

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(2)

جمعه 09 11 1435؛ 14 06 1393؛ 05 09 2014

I. اشاراتی در معنای "الولی"

1. "الولی" بر لغت: مرحوم صدر المتألهین در تفسیر آیه 257 سوره مبارکه بقره توضیحاتی را درباره معنای لغوی کلمه "الولی" نقل می‌فرماید بدین ترتیب:

"الولی"، [بر وزن] فعیل در معنای فاعلی از "الولی" است، که همان قرب بدون فصل باشد، و او همان است که اولی می‌باشد به غیر و شایسته تر به تدبیر او. از این است که به "محب معاون"، "ولی" گفته می‌شود زیرا با محبت و یاری به تو نزدیک می‌شود، و از تو جدا نمی‌شود، و از همین روی، خلاف "ولایة" را "عداوة" گویند که از "عدا الشيء" است هنگامی تجاوز شود از او. برای همین، "ولایة" خلاف "عداوة" است.

و از آن است، "الوالی" زیرا با تدبیر، و امر و نهی در کنار مردم قرار می‌گیرد [و با آنها رابطه برقرار می‌کند]. از آن است، "المولی" زیرا عهده امر عبد می‌شود با سدّ خلّت، و آنچه به آن حاجت است. و از آن است "المولی" برای پسر عمو، زیرا عهده دار امر او می‌شود با یاری بخاطر آن قرابت. و از آن است، "ولی یتیم" زیرا عهده دار امور او می‌شود با حفظ و قیام بر آن، و "ولی در دین" و غیر آن [نیز] زیرا عهده امر او می‌شود با یاری و کمک به خاطر آنچه موجب حکمت است. پس، در جمیع این مواضع معنی "اولی" و "أحق" در آن ملحوظ است.

"وَلِیُّ عَنِ الشَّيْءِ" (ولی از چیزی) هنگامی است که پشت به چیزی شود، زیرا شخص [پشت کننده] در این حال، روی بر گرفته است از سوی دیگر. "استولی علی الشيء" (مستولی شدن بر چیزی) هنگامی است که بر آن چیز مسلط می‌شود زیرا آن ولی او شدن است با قهر.

II. خطبه 7، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه:

اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاکاً فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ

فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِأَلْسِنَتِهِمْ فَرَكِبَ بِهِمُ الزَّلَلَ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الْخَطْلَ فِعْلَ مَنْ قَدْ شَرِكُهُ الشَّيْطَانُ فِي سُلْطَانِهِ وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ.

از خطبه‌های آن حضرت علیه السلام است [در نکویش مخالفین خود]:

شیطان را بنیان کار خود قرار دادند، و او آنان را شریک خود گرفت. پس، تخم گذاشت و جوجه برآورد در سینه‌هایشان، و نرم نرمک جنبیدن گرفت و با احتیاط و تدریج حرکت کرد در دامن‌هایشان، و نگریست با چشمان‌شان، و سخن گفت با زبان‌هایشان، و سوار کرد آنها را بر لغزش‌ها، و آراست برایشان گفتار فاسد را، کردار کسی که شیطان او را شریک خود کرده است در سلطانش، و سخن باطل گفته است بر زبانش.

شرح خطبه 7

1. اتَّخَذُوا الشَّيْطَانَ لِأَمْرِهِمْ مَلَكَاً: شیطان را بنیان کار خود قرار دادند. "مَلَكَ الْأَمْرِ" قوام کار را گویند از ریشه "مَلَكَ". ولایت

خدا و اولیاء او در برابر ولایت شیطان و اولیاء اوست هم چون دو نقیض، که نه جمع آن دو با یکدیگر ممکن است، و نه رفع آن دو با هم. پس، امام علیه السلام اشاره دارد به این که چون جماعتی از ولایت و محبت او بیرون رفتند، روی گرداندن آنها از ولی خدا عید روی آوردن‌شان بود به شیطان.

در این اشارتی است به آن اهمیت و ضرورت رعایت حرمت و ادب با اولیاء خاتم، کامل و مکمل می‌باشند، و قیام کرده‌اند به ارشاد و هدایت و دستگیری خلق، که روی گرداندن از آنها امر سهل و بدون پیامدهای خطر نیست. برای همین، فرمود شیطان را. "مَلَكَ الْأَمْرِ" امر خود قرار دادند، یعنی این طور نیست که اطاعت و تبعیت‌شان از شیطان گاه و بی‌گاه و در اموری خرد و بی اهمیت بوده باشد، بلکه شیطان را اساس و بنیان همه امر و وجود و زندگی خود قرار دادند.

این به خاطر همان روی گرداندن ابتدایی آنها بود از حق. گفته شده است که هدایت کردن خدای تعالی همه ابتدایی است و هم پاداشی، ولی اضلال نیست مگر پاداشی.

خداى تعالى مىفرمايد، "وَلَا تَرْكُنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُم مِّن دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ" (11:113 هود) (و به ستمگران مگر اييد كه آتش به شما رسد در حالى كه شما را غير خدا، اوليائي نباشد، آنگاه يارى نخواهيد شد)

2. شاهدى تاريخى:

محدث جليل القدر، شيخ صدوق رضوان الله تعالى عليه در مجلس بيست و هشتم كتاب خود چنين آورده است (الأمالى، الصدوق، ترجمه كمره‌اى، ص 137 136)

هَرُثْمَةُ بن ابى مسلم گويد با على بن ابى طالب به نبرد صفين رفتيم، چون برگشتيم، در كربلا منزل كرد و نماز بامداد را در آن خواند و از خاكش بر گرفت و بوسيد سپس فرمود خوشا بتو اى خاك پاك بايد از تو قومى محشور شوند كه بيهساب بيهشت روند هرثمه نزد زن خود كه از شيعيان على (ع) بود برگشت گفت مولايست ابو الحسن در كربلا نازل شد و نماز خواند و از خاكش بر گرفت و گفت خوشا به تو اى خاك از تو مردمى محشور شوند كه بيهساب بيهشت روند، گفت اى مرد امير المؤمنين جز حق نگويد چون حسين بكر بلا آمد هرثمه گفت من در قشونى بودم كه عبيد الله بن زياد فرستاده بود و چون اين منزل و درخت‌ها را ديدم حديث على (ع) بيادم آمد و بر شتر خود سوار شدم و خدمت حسين (ع) رفتم و سلام دادم و آنچه از پدرش در اين منزل شنيده بودم باو گزارش دادم، فرمود تو با ما هستى يا در برابر ما؟ گفتم نه اين و نه آن من كودكانى بجا گذاردم و از عبيد الله بر آنها ترسانم فرمود پس بجائى برو كه كشتن ما نيينى و ناله ما نشنوى سوگند بدان كه جان حسين بدست او است امروز كسى نباشد كه فرياد ما را نشنود و ما را يارى نكند جز آنكه خدايش برو در دوزخ افكند.

شيخ صدوق در همان مجلس اين حديث را نيز آورده است:

أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ (فرمود من كشته‌ام براى اشك، مؤمن يادم نكند جز آنكه گريه‌اش گيرد)، و در اين اشارتى است به پيوند محبت و ولايت. حافظ:

از سر كوى تو هر كو به ملالت برود نرود كارش و آخر به خجالت برود

3. وَ اتَّخَذَهُمْ لَهُ أَشْرَاكًا: و او آنان را شريك خود گرفت. "اشراك" يا جمع "شريك" است، مانند "شريف" و "اشراف، و يا جمع "شُرَك" (تور شكار، و بند دام) مانند "جبل" و "أجبال". معنای اول ظاهرتر است. در هر صورت، پس از آن كه آنان خود روى از حق برتافتند و سوى شيطان شتافتند، شيطان آنها را پذيرفت، و آنها را شريك خود قرار داد در گمراهى و تباهى. شريك شيطان شدن به معنای مظهريت براى او، و از جنود و حزب او شدن است. تور شكار و بند دام شدن آنها نيز به همين معنا مى‌باشد.

خداى تعالى مىفرمايد، "إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ" (7:27 الأعراف) (بى‌گمان، ما شيطان‌ها را سرپرست كسانى كرده‌ايم كه ايمان نمى‌آورند).

هم چنين مىفرمايد، "و يَوْمَ يُحْشَرُ هُمْ جَمِيعاً يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قَالَ أَوْلِيَائُهُمْ مِنَ الْإِنْسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا أَجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ" (6:126 الأنعام) (و روزى كه همه آنان را گرد مى‌آورد [مىفرمايد:] اى گروه پريان! به يقين از انسان‌ها بسيار شديد، و اولياء ايشان از انسان‌ها مى‌گويند: پروردگار! برخى از ما از برخى ديگر بهره‌مند شديم و به اجلى كه براى ما مقرر فرموده بودى رسيديم، [خدا] مىفرمايد: آتش جاىگاه شماست كه در آن جاودانيد جز آنچه را كه خداوند بخواهد بى‌گمان پروردگارت حكيم داناست.)

4. فَبَاضَ وَ فَرَّخَ فِي صُدُورِهِمْ: پس، تخم گذاشت و جوجه برآورد در سينه‌هايشان. پس، شيطان نخست تخم گذارى كرد در سينه‌هاى آنها، يعنى سينه‌هاى آنها را، كه قبرستان اوها و افكار باطل، و لجنزار خوى‌ها و اخلاق فاسد بود، آشيانه خود قرار داد، و براى تكثير مثل كردن، در آنجا تخم گذارى كرد. كنايه است، آمادگى شوره زار زمين استعداد آنها براى القاء آت شيطانى. تخم گذارى نيز كنايه است از عدم ظهور كامل ماهيت اصلى دسيسه‌هاى شيطانى، كه در ظاهر آراسته به زينت

سلام می‌باشند، ولی باطن‌های خباثت و پلیدی است و مدتی طول خواهد کشید تا ویژگی‌های اصلی آنها جوجه‌هایی سر از تخم در آورند. این از غایت نفاق اوست.

5. **وَ دَبَّ وَ دَرَجَ فِي حُجُورِهِمْ:** و نرم نرمک جنبیدن گرفت و با احتیاط و تدریج حرکت کرد در دامن‌هایشان. "دب" جنبیدن نرم و آرام است، چون چهار دست و پا راه رفتن بچه، و "درج" حرکت ضعیف همراه با دقت و احتیاط و تدریج است تا کم کم قوی‌تر شود. "حُجُور" جمع (حجر) به معنای دامن است. در این جمله اشارتی است به نفاق شیطان و تدریجی ظریف بودن حیل‌های او. مراد آن است که مدت‌ها در کنار آنها چون شخصی ضعیف و ناتوان و نیازمند توجه و مراقبت می‌ماند تا با نقاط ضعف و قوت، خلق و خوی و عادت آنها آشنا گردد تا اعتماد آنها را به طور کامل جلب کند.

6. **فَنَظَرَ بِأَعْيُنِهِمْ وَ نَطَقَ بِالسِّتَرِ:** و نگریست با چشمان‌شان، و سخن گفت با زبان‌هایشان. آن گاه آنها عبد او شوند، و در خدمت و طاعت او در آیند. در این اشارتی است به خیبر شدن شیطان به عوالم انسانی از طریق اولیاء خواهد، که گویی خبرچین‌های او هستند. این حکم فقط مخصوص چشم و زبان‌ها نیست، بلکه همه وجود آنها در خدمت شیطان است.

7. **فَرَكِبَ بِهِمُ الرُّلُلَ:** و سوار کرد آنها را بر لغزش‌ها. یعنی آنها را به ظاهر بالا برد، و گویی که به آنها سواری می‌دهد، ولی در حقیقت آنها را بر تارهای سست خیال و اوهام سوار کرد تا بر فراز دره‌های مهیب و عمیق بلغزند و به هلاکت رسند. کنایه است از پوچ و باطل بودن وعده‌های او، و موفقیت‌های ظاهری اولیاء شیطان.

خدای تعالی می‌فرماید، "وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوْقَآهُ حِسَابَهُ وَ اللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ" (النور 24:39) (و کردارهای کافران چون سرابی است در بیابانی خشک که تشنه آن را آب می‌پندارد تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد، و خدا را نزد آن می‌یابد که به حسابش تمام می‌رسد و خداوند حسابرسی سریع است).

8. **وَ زَيْنَ لَهُمُ الْخُطْلَ:** و آراست برایشان گفتار فاسد را. "الْخُطْلُ" سخن فاسد و مضطرب است. هیچ کس با یقین به زشت و باطل بودن چیزی آن را نمی‌پذیرد و انجام نمی‌دهد. پس، شیطان برای یاران خود زشت را زیبا جلوه می‌دهد تا آنها در دام نیرنگ او افتند. خدای تعالی می‌فرماید، "وَ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ" (6:43 الانعام) (و شیطان آراست برای آنها آنچه را انجام می‌دادند). این کار شیطان به کمک نفس مسوله انسان انجام می‌دهد، که یکی از جنود درونی اوست.

9. **تاییدی حکمی:** مرحوم صدر المتألهین در تفسیر آیه کریمه 257 سوره مبارکه بقره چنین می‌فرماید:

مطلع پنجم در تحقیق علاقه عقلیه و ملازمه ذاتیه بین کفر و طاعت شیطان چنانچه از این آیه استفاده می‌شود
بدان که شیطان چنانچه از روی تحقیق بیان کرده‌ایم آن در کتاب میدا و معاد، جوهری است دارای ذات مجرد، که جسمانی است. ذات او خلق شده است از الله تعالی به توسط عقول فعاله به خاطر جهت امکانی ظلمانی، و هر چند ذاتش شر محض می‌باشد، ایجاد شده است به تقدیر الله به خاطر حکمتی قضائی و مصلحتی قدری. پس، گرچه شأن او غلط و تغلیط، و ضلال و اضلال است، نسبتش در مقایسه با ملائکه مقربین نسبت و هم است به قوه عاقله.
و چنانچه وجود و هم در عالم صغیر انسانی منشأ غلط و کفر و تغلیط است. جز این که آن وجودش ضروری است در إدراک جزئیات، و دفع می‌شود ضررش و شرش با حکمت و برهان نیز همان گونه وجود شیطان در عالم دنیای ضروری است و موجب تعمیر این نشأه دنیوی می‌شود، و دفع می‌شود شر و ضررش با نور اسلام و طاعت شریعت الهی.
و از اینجا برای عاقل بصیر منکشف می‌شود که منشأ کفر جز محبت باطل نیست، و منشأ آن نیست مگر با ترویج باطل در صورت حق، و اگر کسی بنگرد با چشم (یا نور ن) تحقیق به حال انسان گاه محبت هر چه لذت می‌برد از آن یا اعتقاد داردش یا طلب می‌کندش از امور باطل زائل مانند زنا، و خوردن مال یتیم، و کشتن نفس که محرّم است، و عداوت اولیاء الله، و محبت اعداء الله نیاید او را در آن حال مگر گمان برنده‌ای به خاطر غایت غرورش که در آن کمالی است و حقیقتی، و وجودی و دوامی. پس، تا کور و کر نبوده باشد از مشاهده بطلان محبوبات باطل و فرسودگی مرغوبات زائل، اقدام نکند بر محبت آنها و طلب و مباشرت آنها.

پس، مبدأ جمیع قیائح برمی‌گردد به ترویج باطل در صورت حق، و انسان در این ترویج پیروی می‌کند شیطان را، و عقلش مقهور و همش می‌گردد هنگامی که می‌خواند او را بدان در ترویج و تدلیس، و هر که کفر ورزد به الله و آیات او، از پیروان شیطان شد، و از محبتان او در این تغلیطی که از و هم بر قوه عاقله روی نمود به خاطر پیروی محض عقلش از و همش.

و و هم از جنود شیطان است، چرا که فعلش اغواء و تزیین باطل و ترویج آن است در صورت حق، و تابع تابع چیزی تابع آن چیز است، و تابع چیزی محبت آن است. اثبات شده آنچه را ادعا کردیم که منشأ کفر و لاء شیطان است با اضافه مصدر به مفعول چنانچه از روی تحقیق آن را بیان کردیم. و از اینجا دانسته می‌شود که هر چند اصل ابلیس از ملائکه بود، منافق

- مغالطی و جاهل کافری بود، و آنچه بعضی از اکثریت مردم گمان دارند که او عالم‌ترین علماء بود، کلامش باطل و سخیف است، و گویی آنها فرق نمی‌گذارند بین علم و مغلطه، و لا بین حکمت و سفسطه، و به خصوص بر مذهب کسی که منع می‌کند إحباط را چنانچه برآند أصحاب ما إمامیه رضوان الله علیهم .
10. **فَعَلَّ مَنْ قَدْ شَرَكَةَ الشَّيْطَانِ فِي سُلْطَانِهِ:** کردار کسی که شیطان او را شریک خود کرده است در سلطانش. یعنی این چنین باشد کار کسی که شیطان او را در قدرت و سلطان و غلبه خود شریک کرده است، او هم چنین روشی را در فریب دیگران پیش می‌گیرد. گفته شده مراد معاویه بن ابی سفیان است.
- این کلام به شیوه دیگر نیز شرح شده است، که از شرح غررالحکم ودررالكلم خوانساری خواهیم آورد
11. **وَ نَطَقَ بِالْبَاطِلِ عَلَى لِسَانِهِ:** و سخن باطل گفته است بر زبانش. یعنی باز زبان او شیطان باطل را ترویج می‌کند، و او مترجمی است، که خواسته‌های شیطان را مردم پسندانه و عوام فریبانه باز گو می‌کند.
12. **شرحی دیگر:** شرح غررالحکم ودررالكلم خوانساری (ج 3، ص 380 379) شرح این خطبه چنین آمده است:
- گردانیده اند شیطان را از برای کارهای خود مالک، یعنی صاحب اختیار، و گردانیده شیطان ایشان را از برای خود شریکها، پس جوجه کرده در سینه های ایشان، و بجنبش آمده و راه افتاده در کنارهای ایشان، پس نگاه کرده بچشمهای ایشان، و گویا شده بزبانهای ایشان، و سوار کرده ایشان را بر لغزش، و آرایش داده از برای ایشان گفتار فاسد کردار کسی را که شریک است با او شیطان در پادشاهی او، و گویا شده بباطل بر زبان او. «پس جوجه کرده» یعنی شیطان بزرگ که ابلیس باشد جوجه کرده در سینه‌های ایشان، و در سینه هر يك از ایشان جوجه گذاشته. و «آن بجنبش آمده و راه افتاده در کنارهای ایشان» یعنی هر جوجه از آنها بزرگ شده و راه افتاده در کنار صاحب خود و با او می‌باشد، «پس نگاه کرده بچشمهای ایشان» یعنی نگاهها که ایشان کنند نگامکننده در هر يك شیطان اوست که بچشم او نگاه میکند، و هر چه گویند گوینده در هر يك شیطان اوست که بزبان او می‌گوید، و «سوار کرده ایشان را بر لغزش» یعنی شیطان هر يك می‌دارد او را بر لغزشها.
- و «آرایش داده» این بر نسق فعلهای سابق نیست، زیرا که فاعل آنها شیطان کوچک بود و فاعل این «گفتار فاسد» است» بلکه این وصف دیگرست از برای آن جمع بعد از وصفهای سابق باین که: گفتار باطل و خبرهای دروغ آرایش داده از برای ایشان کارهای کسی را که شریک است با او شیطان یعنی شیطان بزرگ در پادشاهی او. و «گویا شده شیطان بباطل بر زبان او» یعنی هر باطلی که او می‌گوید شیطان می‌گوید بر زبان او، و مراد بآن امام آن جمع است و ظاهر اینست که معاویه علیه اللعنة باشد.
- و دور نیست که «الخلط» سهوی باشد از ناسخ و صحیح «بالخلط» باشد با باء و بنا بر این فاعل این فعل نیز بر قیاس فعلهای سابق شیطان کوچک باشد و «فعل» بفتح» خوانده شود که مفعول آن باشد و ترجمه چنین می‌شود که: آرایش داده شیطان کوچک از برای ایشان بگفتار باطل دروغ کار و کردار کسی را که شریک است با او شیطان، تا آخر.
- مخفی نماند که «جوجه کردن شیطان، و آنچه بعد از آن مذکور شده» ممکن است که بر حقیقت محمول شود، و ممکن است که مجاز باشد، و مراد این باشد که از برای هر يك یکی از اولاد خود را مقرر میکند که با او باشد و آنچه او کند باغوی او باشد، و الله تعالی يعلم.